

برای تمامی جهانگردان به یادماندنی است. این حمام مجموعه‌ای از تلفیق هنر معماری و کاربرد مصالح گوناگون با فضایی متناسب است. بازارهای تاریخی مشهوری در کرمان وجود دارند، از جمله: بازار ارگ، بازار گنجعلی خان، بازار وکیل، بازار سردار، بازار قدمگاه، بازار مسگری و بازار قیصریه ابراهیم خان. گنبد‌های معروف کرمان عبارتند از: گنبد جلیله، گنبد سبز و گنبد مشتاقیه، که به سه گنبد نیز شهرت دارد. دروازه‌های قدیمی استان کرمان عبارتند از: دروازه وکیل، که نزدیک مسجد جامع کرمان قرار دارد، دروازه ناصری، دروازه گبری، دروازه سلطان، دروازه ارگ و دروازه رقی آباد. باغهای قدیمی و تاریخی کرمان عبارتند از: باغ شاهزاده ماهان، باغ هرنندی و باغ بیرم آباد.

مساجد قدیمی و اماکن مذهبی و آرامگاههای کرمان عبارتند از: مسجد گنجعلیخان، مسجد وکیل، مسجد جامع کرمان، مسجد ملک، مسجد چهل ستون، آرامگاه شاه نعمت‌الله ولی، مقبره خواجه اتابک، بقعه پیر جارسوز، مقبره میر حیدر، آرامگاه آخوند، آرامگاه شاهزاده حسین، آرامگاه شاه فیروز، آرامگاه میرزبیر، بقعه پیر بابا مسافر، امامزاده زید، مقبره امامزاده شاهزاده حسین.

منابع: آمارنامه استان کرمان، مرکز آمار ایران؛ بناهای تاریخی کرمان، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی کرمان؛ تاریخ جیرفت و کهنوج، عزیز الله صفا؛ جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، محمد تقی خان حکیم؛ دایرة المعارف بناهای تاریخی ایران، در دوره اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی؛ سرزمین و مردم ایران، عبدالحسین معیدیان؛ فهرست کاروانسراهای ایران، محمد یوسف کیانی؛ جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، عزیز الله بیات؛ جغرافیای کرمان، احمد علی خان وزیری، به تصحیح باستانی پاریزی؛ تاریخ کرمان، احمد علی خان وزیری؛ گاه‌شمار تاریخ کرمان، شمس الدین نجمی؛ سارگان کرمان، حسن بهزادی؛ الممالک و الممالک، اصطخری؛ نزهة القلوب، حمدالله مستوفی؛ معجم البلدان، یاقوت حقی؛ فتوح البلدان، بلاذری؛ میرآة البلدان، محمد حسن خان اعتماد السلطنه. جمیله هاشمی

کرمانشاه، استانی در غرب ایران، مشتمل بر شهرستانهای اسلام آباد غرب، پاوه، جوانرود، سرپل ذهاب، سنقر، صحنه، قصر شیرین، کرمانشاه، کنگاور، گیلانغرب و هرسین و به مرکز شهر کرمانشاه (در مآخذ اسلامی قریسین).
حدود و منضعات استان کرمانشاه از شمال به استان کردستان، از خاور به استانهای همدان و لرستان، از جنوب به استان ایلام و از غرب به کشور عراق محدود است. این استان که از ۱۱ شهرستان،

درمی‌آورند. صنایع دستی استان به دو دسته صنایع دستی و صنایع کارگاهی تقسیم می‌شوند. صنایع دستی شامل شال، پته و ترمه است که به غیر از پته دوزی، بقیه از رونق افتاده‌اند. صنایع دستی کارگاهی شامل قالی بافی، گلیم بافی، جاجیم بافی و خورجین بافی است که هنوز هم رواج دارند. صنایع ماشینی استان نیز به سه دسته کارگاهی کوچک، متوسط و بزرگ تقسیم می‌شوند که عبارتند از سیمان، خانه‌سازی، نوشابه‌سازی، قند، ذغال سنگ و مس که معروفیت جهانی دارد. از نظر اقتصادی، منطقه ویژه و آزاد تجاری سیرجان اهمیت استان کرمان را افزایش داده است.

جاذبه‌های طبیعی استان کرمان از قبیل دریاچه‌ها، آبگیرها، رودخانه‌ها، چشمه‌ها، کوهها و بیلاقات، قابل توجه است. دریاچه مهم استان کرمان، هامون جازموریان است که میزان آب و وسعت آن متغیر است و جزو دریاچه‌های دائمی به شمار نمی‌رود. رودخانه هلیل رود از طرف غرب و رود بمپور از جانب شرق به این دریاچه می‌ریزند. چالۀ لوت واقع در شمال شرقی کوههای کرمان را هم می‌توان یکی از آبگیرهای منطقه به شمار آورد. رود شور در شمال بیرجند و رود شور گز در جنوب و آبگیر از مهمترین رودهای چالۀ لوت هستند.

استان کرمان دارای چشمه‌های آب معدنی فراوان است که بعضی از آنها به عنوان مراکز آب درمانی شهرت دارند از جمله: چشمۀ حسین‌آباد در ۳۳ کیلومتری شمال غربی راین کرمان، چشمۀ قلعه عسگر در یازده کیلومتری روستای سلطان آباد در جنوب کرمان، چشمۀ آب معدنی قاسم آباد به فاصله ۶ کیلومتری شرق رفسنجان و چشمۀ معدنی ته خاتون در ۱۳ کیلومتری روستای جوشان که از آب آن برای استحمام استفاده می‌شود و دارای اثر آرام بخش برای دردهای مفصلی و عصبی است. کوههای مهم استان کرمان عبارتند از: هزار، بی سوخته، بیدشیرین، بیدونه، پلوار، پورکان، جویار، باغ بالا، قدمگاه، شرمشک، کل کوهی و گلچین.

جاذبه‌های تاریخی و باستانی استان کرمان قابل توجه می‌باشند. در شمال شرقی شهر بم در دامنه صخره‌ای عظیم قلعه مستحکمی را پی‌افکنده‌اند که به/رگ بم معروف است. این قلعه شهر قدیم بم است، که در زلزله اخیر ویران شد. قلعه سمران: از سنگهای مرمر قرمز ساخته شده و در ۳ کیلومتری شمال غربی روستای رودمزق و در ۶۰ کیلومتری شرق جیرفت بر فراز کوهی بنا شده است. آب-انبار علی مردان خان: این آب انبار در مجموعه گنجعلی خان کرمان واقع شده است. حمام گنجعلی خان: حمام گنجعلی خان

induced many of Kırklareli's Jews to emigrate, mainly to the → United States, and as a result the community declined to 987 by 1914. In 1917, during the First World War, twenty-six Jews who were Russian citizens were transferred to the town from → Tekirdağ, and the Turkish government provided funds to pay for their basic needs.

According to Erol Haker, the Jews of Kırklareli were better off than Jews elsewhere in Thrace. They produced wine, *raki* (anise liqueur), and dairy products, operated retail businesses and small shops, and supplied the Ottoman army; there were also some peddlers. In 1908 Çelebi Efendi, a Jew, was elected mayor of Kırklareli.

Toward the end of the nineteenth century, the Jews of Kırklareli had two synagogues and two schools (one for boys and one for girls). It is unknown when the schools opened, but in the 1880s the one for boys had ninety-five pupils, while the girls' school had fifty-two. In 1899 the government gave the schools permission to repair and enlarge their buildings in the Karakaş quarter. The → Alliance Israélite Universelle opened a boys' school in 1901, then took over the existing girls' school in 1911 and the boy's school in 1913. Both schools continued to function until 1934.

The number of Jews in Kırklareli was 978 in 1927 and 308 in 1945. Most of them moved to Istanbul because of the → Thrace Riots in 1934. Many of the remaining Jews emigrated to → Israel after 1948; there were still forty-five Jews in the city in 1965, but none at present.

Bibliography

- Gal, Danit. "The Jewish Community of Kırklareli as Evidenced from the Tombstones in Its Cemetery and in Other Information Sources" (B. A. paper in Jewish Studies, Tel Aviv University) [Hebrew].
- Haker, Erol. *Once Upon a Time Jews Lived in Kırklareli, The Story of the Adato Family* (Istanbul: ISIS Press, 2003).
- Karpat, Kemal H. *Ottoman Population, 1830-1914: Demographic and Social Characteristics* (Madison: University of Wisconsin Press, 1985).
- Orhonlu, C. "Kırk Kilise," in *Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed., vol. 5, pp. 143a-144b.

OMER TURAN

Kirmanshah

ku. Nahid Kirmanshah

Kirmanshah (Pers. Kirmānshāh; Ar. Qirmisīn) is a town and province in western Iran, named after the Sasanian king Bahram IV (r. 388-399), near the rock-cut relief of Tāq-i Bustān. It is situated on a principal route from Baghdad to Teheran. In the Middle Ages it was relatively close to the yeshivot of Babylonia. The town probably had a fairly ancient Jewish community. It was mentioned by the tenth-century historian → Nathan ha-Bavli, who reported that the exilarch Mar 'Uqba was banished to a locality called Kirmanshah between 909 and 916 because of a communal conflict in Baghdad.

Kirmanshah's history is sparsely known until the late Middle Ages, beginning with the rise of the Ṣafavids. No further mention of its Jewish community has surfaced until the seventeenth century, when the Armenian chronicler → Aṙakel of Tabriz referred to it as one of the places where Iranian Jews were able to maintain their faith during the wave of forced conversions between 1656 and 1661 described in the Judeo-Persian chronicle → *Kitāb-i Anūsi* (The Book of a Forced Convert) by → Bābāi ben Luṭf.

According to David d'Beth Hillel (1824-1832), who visited Iran in the early nineteenth century, there were three hundred Jewish families and eighty thousand Muslims in Kirmanshah. The city had three synagogues. As it was situated in a border region, and was enclosed by high walls with three gates, it was customary to collect two rupees from every non-Muslim at a distance of about half a day's journey from the town. The people of Kirmanshah practiced trades of all types, and the city had some large squares, fine impressive houses, and inns for travelers and merchants. Products such as grain, wool, cotton, ghee, and honey were exported to Baghdad and other places. However, except for a few merchants, the Jews of Kirmanshah belonged to the low-income segment of the population.

Joseph Benjamin II (1818-1864), another Jewish traveler in the mid-nineteenth century, spent several days in Kirmanshah in his quest to follow the trail of the Ten Lost Tribes. He reports that the Jewish community consisted of

ADDE YATIMLANDIKTAN
NRA GELEN DOKUMAN

15 TEMMUZ 1982

- Kirmansah

- Kirmansah

3634 AMINI, REZA. "Kermanshah." (in Persian) *Ettela'at* (Tehran) 2 (My '50) 15-8. An historical sketch of this Iranian city.

A day at Kermanshah. The penny magazine 227 (17 October 1835), 404-405.

7 6 OCAK 1993

- Kirmansah

19274 HOUTUM-SCHINDLER, A. Southern Kurdish folksong in Kermanshahi dialect. *JRAS*, 1909, pp. 1123-1124

Kirmansah

Dealings in a bazaar of Kermanshah. The penny magazine 231 (7 November 1835), 438-439.

26 OCAK 1993

19167 RABINO, H. L. Kermanshah. *RMM* 38 (1920), pp. 1-40

Kirmansah

- Kirmansah

04335 PETERSON, S.R. Painted tiles at the Takieh Mu'avin ul-Mulk (Kermanshah). *Akten VII. Int. Cong. Iran. Kunst Archäol.* (1976), 1979, pp. 618-628.

15 KASIM 1993

- Huzistan
- Kirmansah
- Luristan

RAWLINSON, H.C. Notes on a march from Zohab, at the foot of Zagros, along the mountains of Khuzistan (Susiana), and from thence through the province of Luristan to Kirmanshah, in the year 1836. *Journal of the Royal Geographical Society* 9 (1839), pp. 26-116.

19167 RABINO, H. L. Kermanshah. *RMM* 38 (1920), pp. 1-40

Kirmansah (cop)

19294 SOANE, E. B. A Southern Kurdish folksong in Kermanshahi dialect. *JRAS*, 1909, pp. 35-51

Kürtler
- Kirmansah

12 Haziran 1993

- KIRMANSAH 87-930708
Gulzari, Mas'ud. Kirmanshahan-Kurdistan : shamil-i binah va asar-i tarikhi-i Asadabad, Kangavar, Sahneh / ta'lif, Mas'ud Gulzari. -- [Tehran] : Intisharat-i Anjuman-i Asar-i Milli, [1978?]-
v. 1. -- : ill., maps, ports. ; 25 cm. -- (Silsilah-i intisharat-i Anjuman-i Asar-i Milli ; shumarah-i 147-)
Vol. 1 rec'd this month.
In Persian; romanized record.
Introd. v. 1 dated: 1978.
Bibliography: v. 1, p. [243]-258 (1st group)
Includes indexes.
(Sociocultural and geographical history of Kirmanshahan and Kurdistan, provinces of Iran)

93933014

KIRMANSAH

Afshar, Iraj. Kirmanshahan va tamaddun-i dirinah-i an : shamil, awza'-i tabi'i, jughrāfiyā'i ... / Iraj Afshar (Sistāni). -- Chāp-i 1. -- Tihrah : Intisharat-i Zarrin, 1371 [1992]
2 v. (1766 p.) : ill., maps ; 25 cm. (Iran'shinasi ; 25)
Per-07 ; 12 ; 13
For requesting libraries only.
In Persian; romanized record.
Title on added t.p.: Kermanshahan and its ancient civilization.
Historical, geographical and socio-cultural study of the province of Kirmanshah, Iran.
Includes bibliographical references (p. [1595]-1618) and indexes.
16000.00IR (\$123.07 U.S.) (per set)

11 MART 1994



Zur Geschichte der Seljuken von Kermān.

Von

M. Th. Houtsma.

Unter den verschiedenen Seljukischen Dynastien ist uns keine so mangelhaft bekannt als die Kermānische. Deguignes in seinem bekanntem Buche: *Histoire des Huns* klagte bereits über das wenige, welches er im Stande war darüber zu berichten, weil ihm nur die von Herbelot mitgetheilten Namen der Herrscher mit den Regierungsjahren und einigen sehr kurzen Detailangaben zur Verfügung standen. Wir sind jetzt nicht viel besser daran, denn die seitdem herausgegebenen Chroniken von Mirkhwand und Ibn-al-Aṭir enthalten nur sehr wenig über diese Dynastie und an einer Zusammenstellung dieser Daten hat, soviel mir bekannt, keiner gearbeitet. Wir wundern uns darüber nicht, denn die Provinz Kermān spielt keine grosse Rolle in der persisch-arabischen Geschichte und die Seljukenfamilie, welche dort einmal geherrscht hat, weist sehr wenig bedeutende Persönlichkeiten auf, hat niemals sich über grosse Ländergebiete ausgebreitet und ist niemals seit der Niederlage, welche Malikšāh dem Gründer dieser Dynastie beibrachte, mit andern Grossmächten in Berührung gekommen. Trotzdem, oder vielleicht eben darum ist es der Mühe werth einmal einen kurzen Umriss der Geschichte dieser entlegenen Provinz zu geben, weil wir dadurch eingeführt werden in einen so gut wie völlig unbekannten Kreis von Begebenheiten und etwas näheres hören nicht allein von Kermān selbst, sondern auch von den Nachbarstaaten, den Atabegen von Fars und Jazd, so wie von den Kurden und andern Völkern, welche damals in Kermān herumstreiften. Dazu kommt, dass die Seljuken für den Historiker ein grosses Interesse beanspruchen dürfen, weil sie den Uebergang vermitteln zwischen dem alten arabisch-persischen Orient und den jetzigen Zuständen. Man wird Mutawakkil als den letzten Vertreter der arabischen Weltherrschaft betrachten müssen; nach ihm fängt unmittelbar die vollständige Auflösung der Araberherrschaft in ihrem letzten Stadium, welches bereits mehr persisch als arabisch war, an und macht ein

neues Volk, die Türken, seine Erscheinung. Dennoch können die von türkischen Häuptlingen seit dieser Zeit gegründeten Dynastien nicht mit den Seljukischen auf eine Linie gestellt werden, denn jene beruhten nicht auf der Herrschaft eines Volkes, sondern auf den persönlichen Talenten ihrer Herrscher. Erst allmählig breitete das türkische Element durch stets neu hinzu kommende Kriegerschaaren sich überall aus bis in Aegypten und Kleinasien und wurde Vorderasien völlig türkcificirt, wenn auch zugegeben werden muss, dass dies zum Beispiel in letztgenanntem Lande in viel stärkerer Masse der Fall war, als in anderen Gegenden. Es sind eben die Seljuken, welche diesen Process zum Abschluss gebracht haben, ohne dass die später erfolgte Tatareninvasion darin grosse und dauernde Aenderungen hervorgebracht hat, denn die Otmānen-Herrschaft ist die regelrechte Fortsetzung der Seljuken-Regierung in Kleinasien. Die Geschichte von diesem Zweige der Seljuken hat desshalb ein ganz besonderes Interesse und es war bloss zufällig, dass mir, während ich nach Quellen für diese Geschichte forschte, eine Specialgeschichte der Seljuken von Kermān in die Hände kam, woraus ich jetzt ein kurzes Compendium der Kermānischen Geschichte seit dem Auftreten der Seljuken bis zu demjenigen der Qarachāiier zusammen zu stellen hoffe, bis ich Gelegenheit bekommen habe das Ganze zu veröffentlichen.

Die betreffende Handschrift gehört zur Petermann'schen Sammlung (I, 445) der Königlichen Bibliothek in Berlin. Ich wurde darauf verwiesen durch Herrn Prof. W. Pertsch in Gotha und die Bibliotheksverwaltung hat mir auf meine Bitte dieselbe hier in Leiden zur Verfügung gestellt, wofür ich hier öffentlich meinen aufrichtigsten Dank sage. Herr Prof. Pertsch hatte überdies die Güte mir seine bereits gedruckte Beschreibung dieser Hs. zum Einsenden zu schicken und, indem ich im allgemeinen darauf verweise, werde ich hier etwas genauer die Lücken der Hs. und die Quellen des Verfassers angeben. Bereits nach dem ersten Blatte fehlt ein zweites und sowohl das zweite als das jetzige dritte Blatt sind von unten abgerissen, was um so mehr zu bedauern ist, weil, fol. 2 verso unten, der Verfasser besprechen wollte, was ihn zum Schreiben dieses Buches veranlasst hat. Ich transcribire hier die Worte, soweit

dieselben erhalten sind: سبب تالیف کتاب موجب تحریری این کلمات چگون روز بازار فضل پیریشان وسبب تقریری این مقدمات مانند کار و بار مردم اهل بیسامان آنست که این بنده ضعیف نحیف نهیم مرشف جامات دور نافرجام ومنتجرح کسات شداید شهو واعوام کوخته صدمه نوابی بی انقسام وخسته تیسر جردوز جفاغای ایام و بی ال... الخدام معز بن التاج بن الشمس بن...
Bd. XXXIX.



جغرافیای تاریخی تیرج مفصل کرمانشاهان

۳

تیرج مفصل کرمانشاهان

از دوران قبل تاریخ تا کودتای بهشتیتم مرد

بضم

پیشینه خاندانهای شهری از خاکریز باخیر و

تألیف

محمد علی سلطانی



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	141393-4
Tasnif No:	955.2.1 1.5.1.1.1

1373 - Tahran

YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

- 4228 FALAHATI, Ali & VEISI, Effat. Formulating strategies to improve doing business of small processing industries based on SWOT model in Kermanshah province. *African Journal of Business Management*, 7 vi (2013) pp. 432-442. *Kermanshah.* 11/12

28 Temmuz 2015



جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان

۲/۲

ایلات و طوایف کرمانشاهان

شامل

اوضاع اقلیمی تاریخی سیاسی اجتماعی و اقتصادی

بالضمام فرهنگ اصطلاحات

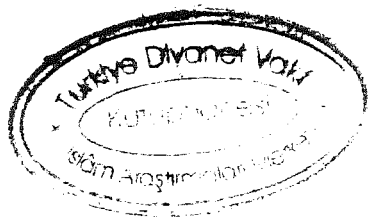
تألیف

محمد علی سلطانی

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	141393-3
Tasnif No:	955.5 542.6

23. TEMMUZ 1997

Tehran 1372/1993



جغرافیای تاریخی تیراج مفصل کرمانشاهان

۴

تیراج مفصل کرمانشاهان

از دوران پهل تا تاریخ تا کو قهای مثبت تمام مرد

بضم م

پیشینه خاندانهای شهری از خاکریز تا خیر و

تألیف

محمد علی سلطان



روزنامه‌های شرق

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	141393-5
Tasnif No:	355.5 542.2

1373 - Tahran

were also day students, of which the 19th century historian Ahmed Djewdet Paşa [q.v.] was one (*Tedhâkir*, iv). The basic stipend of the *müdürrisîn* was 30 *akçes* a day. Little definite is known about the organisation and curricula of the *Tetimme medreses*; their buildings have now disappeared, though those of the Şahn-i Thamân survive.

The Şahn-i Thamân produced a large number of scholars and jurists, some of whom played leading roles in the Ottoman state and society; like most of the surviving buildings in the complex, it was much restored and rebuilt over the centuries.

Bibliography: Fatih Sultan Mehmed II vakfiyesi, Istanbul 1938; Ö.L. Barkan, *Fatih Camii ve İmaretî tesislerinin 1489-1490 yıllarına ait muhasebe bilâncoları*, in *İktisat Fakültesi Mecmuası*, xxiii/1-2, 297-341; A. Süheyl Ünver, *Fatih külliyesi ve zamanî ilim hayatı*, Istanbul 1946; E. Mamboury, *The tourist's Istanbul*, Istanbul 1953, 405-7; İ.H. Uzunçarşılı, *Osmanlı devletinin ilmiye teşkilâtı*, Ankara 1965, 5-10; G. Goodwin, *A history of Ottoman architecture*, London 1971, 121-31 (with plans of the complex and its buildings at 128-9); Cahid Baltacı, *XV-XVI. asırda Osmanlı medreseleri, teşkilât-tarih*, Istanbul 1976, 350-407. (M. IPSIRLI)

ŞAHNA, a small town in the Zagros Mountains of western Persia on the highroad between Kangāwar and Bisütūn at 61 km/38 miles from Kirmānshāh [q.v.]. The district of Şahna contains about 28 villages inhabited by settled Turks belonging to the tribe of Khodābandalū (of Hamadān). At Şahna there are a few Ahl-i-Haḡḡ [q.v.], who are in touch with their spiritual superiors in Dinawar [q.v.], a frontier district in the north. Şahna must not be confused with Sinna [q.v.] or Sanandaj [q.v.], the capital of the Persian province of Kurdistan, the former residence of the Wālīs of Ardalān [q.v.]. Quite near Şahna on the steep bank of the stream are two funerary chambers carved out of the rock and dating in all probability from the Achaemenid period. Yāḡūt, *Buldān*, ed. Beirut, iii, 195, spells Şahna (with *sin*), and further mentions another Şahna near Anbār in 'Irāk.

Modern Şahna is the chief-lieu of a *bakhsh* of the same name in the province of Kirmānshāh (long. 47° 33' E., lat. 34° 29' N., alt. 1,342 m/4,400 feet). In ca. 1950 the population of the *bakhsh* was 47,500; by 1991 the population of the town alone was 29,275 (*Preliminary results of the 1991 census*, Statistical Centre of Iran, Population Division).

Bibliography: E. Flandin, *Voyage en Perse*, Paris 1851, i, 413; Čirikov in the *Putevoi journal* of 1848-1852, St. Petersburg 1875, was the first to give a description of the two tombs; Rabino, *Kermanchah RMM*, vol. xxxviii, March 1920, p. 1-40; E. Herzfeld, *Am Tor von Asien*, Berlin 1920, p. 8 (detailed description of the principal tombs; Le Strange, *Lands of the eastern Caliphate*, 190, 220; Schwarz, *Iran im Mittelalter*, 497; Razmārā (ed.), *Farhang-i diḡhrafīyā-yi Irān-zamīn*, v, 285-6; Sylvia A. Matheson, *Persia, an archaeological guide*², London 1976, 124-5. (V. MINORSKY*)

SAHNÛN, ABŪ SA'ĪD 'ABD AL-SALĀM B. SA'ĪD b. Ḥabīb b. Ḥassān b. Hilāl b. Bakkār b. Rabī'a al-Tanūkhī (160-Radjab 240/777-December 855) (nicknamed Sahnūn, it is said, on account of his shrewdness, or from the name of a bird), a Kairouan *fakīh* who played a decisive role in the conversion to the Mālikiyya [q.v.] of Muslim Spain and of the entire Maghrib where, even today, there exist only a few Ibādī pockets (the island of Djerba and Mzab), and a small number of Ḥanafīs.

The question as to whether Sahnūn was an Arab by

pedigree or by virtue of clientship was sometimes asked, and was resented by Sahnūn: he was in no doubt as to the authenticity of his Arab genealogy. Although not common, the name Sahnūn (cf., possibly, the diminutive of the form *fa'ūn*, which expresses affection, as in Khaldūn, Zaydūn, Sa'dūn and Hamdūn) is attested throughout the Muslim West, in Spain (Ibn Ḥayyān, *Muktabis*, Paris 1937, 79, 81, 113), in the central Maghrib (Brockelmann, S II, 715), and at Kairouan, where another *fakīh* of the same period, Sahnūn b. Aḥmad b. Yalūl, bore the same name (M. Talbi, *Biographies Aghlabides extraites des Madārik du Cadi 'Iyād*, Tunis 1968, 202, 203). The form Sahnūn, still in use today, is erroneous (Ibn Makkī al-Sikillī, *Tathkīf al-Lisān*, Cairo 1966, 243).

Sa'īd, Sahnūn's father and a native of Ḥimş [q.v.] in Syria, was probably a soldier in the army of Yazīd b. Ḥātim al-Muhallabī who, in 155/772, had brought Ifrīkiya into the 'Abbāsid orbit, and is said to have received, as a reward for his services, a modest allocation of land in the Sahel of Tunisia. Sahnūn, who remained a farmer throughout his life, made considerable improvements to the fertility of the land and was thus enabled to exchange poverty for prosperity, allegedly without any change in his style of living. Even after becoming a prestigious *fakīh* he would still go out, with his plough and his team, to work personally in his fields. Sahnūn is described as 'a man of average height, with light brown skin, a handsome beard, long hair, large eyes and broad shoulders' (Talbi, *op. cit.*, 95). He wore a string of beads around his neck; in the countryside he wore a woollen tunic, with a towel around his head; and in the town, in winter, he dressed in a black burnous. He is known to have had a daughter, Khadīdja, who remained a spinster and whom he held in the very highest of regard, and a son, Muḥammad, whom he educated with care and who became in his turn a brilliant *fakīh*.

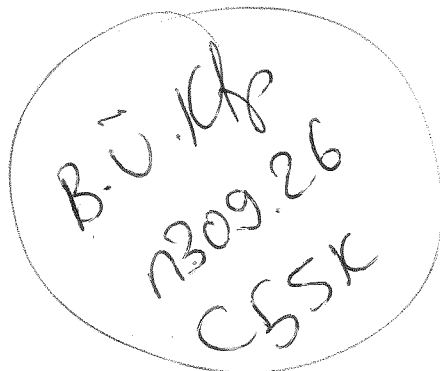
In the time of Sahnūn, Kairouan was already a major metropolis in all respects: with its opulence, the diversity of its population, its expansionist policy in Sicily—an operation sponsored and directed by a *kādī*, Asad b. al-Furāt—and its numerous *fakīhs*. All the trends of Muslim thought were represented there: Mu'tazilī, Murdji'ī, Sunnī, Ibādī, Ḥanafī (then the majority trend) and Mālikī. In the mosques as well as in private dwellings, in the court or in the *ribāts*, discussions were animated, and relations often strained. There were mutual accusations of *kufr* (heresy), and copious exchanges of curses. It was in this environment that Sahnūn was born and nurtured.

Many of the Kairouanese masters, including Asad b. al-Furāt who ultimately sided with the party of the Ḥanafīs, had studied directly under Mālik [q.v.], and it was with them that Sahnūn served his first apprenticeship. Two of his masters exerted a particularly decisive influence on him: Buhlūl b. Rāshid (d. 183/799), who was more of an ascetic than a *fakīh*, and most of all the Tunisian 'Alī b. Ziyād (d. 183/799) who had been the first to introduce the *Muwatta'* of Mālik into Ifrīkiya. All that remains of his version is a fragment recently edited by al-Shādhilī al-Nayfar (Beirut 1980, 1984).

Sahnūn made his way to the East, for purposes of *riḥla*, to complete and perfect his education, either in 178/794 or in 188/804. The latter date is by far the more plausible. The list of his masters in the East includes 21 names; among these, the figure of the disciple of Mālik, the Egyptian Ibn al-Kāsim al-'Atakī (d. 191/807), stands out prominently. Asad b. al-Furāt (d. 212/827) had already preceded Sahnūn in visiting Ibn al-Kāsim. From Sahnūn's questions to the latter,

This study of Kermanshah is the first in a series of publications which will appear under the imprint of the University of Durham Centre for Middle Eastern and Islamic Studies. The series will include studies in the fields of interest represented in the Centre, viz. anthropology, archaeology, economics, economic history, geography, history, politics and sociology, in addition to the cultural, linguistic and literary interests in the Middle East of the School of Oriental Studies, Durham.

The second imprint, that of the Geography Department in the University of Durham, is a recognition of the fact that for a decade a series of Departmental publications has been produced, a series which has included studies in the Middle Eastern and Islamic field. 'Kermanshah' is the latest of such studies and has been adopted as the first of the Middle East Centre series. Any Centre publication which is also part of any series produced by Departments associated with the Centre will carry secondary imprints as appropriate.



21 NISAN 1996

UNIVERSITY OF DURHAM

CENTRE FOR MIDDLE EASTERN AND
ISLAMIC STUDIES

Publication No.I

KERMANSHAH

AN IRANIAN PROVINCIAL CITY

J.I.Clarke & B.D.Clark

DEPARTMENT OF GEOGRAPHY
Research Paper Series No.10

1969

māniyya) and those of other Shi'ī pretenders (in *al-Kāfiya*, being a warning against the propaganda of the contemporary Zaydī Imām Abu 'l-Ḥusayn al-Mu'ayyad bi 'llāh al-Hārūnī). In his *Kitāb Tanbih al-hādī wa 'l-mustahdī*, the polemics against these opponents are combined with a plea in favour of the validity of the religious law for anyone without exception, addressed towards the antinomian strain current in the Ismā'īlī movement. His fullest treatment of the theory of the imāmate, constructed as a support of the claim of al-Ḥākim, is contained in *al-Maṣābiḥ fī ihbāt al-imāma*. In the course of his argument, al-Kirmānī frequently resorts to Jewish and Christian scriptures, which he quotes in Hebrew as well as in Syrian (cf. Paul Kraus, *Hebräische und syrische Zitate in ismailitischen Schriften*, in *Isl.* xix (1930), 243-63, and A. Baumstark, *Zu den Schriftsätzen al-Kirmānīs*, in *Isl.* xx (1932), 308-13).

Of equal importance in the work of al-Kirmānī is his preoccupation with metaphysical speculation, to which his most important works are devoted. In the *Kitāb al-riyāḍ fī 'l-ḥikam bayn al-sādayn ṣāhibay al-Isḫāḥ wa 'l-Nuṣra* (ed. by 'Arif Tāmir, Beirut 1960), he attempts to settle the debate over a great number of philosophical questions which had been going on among the Ismā'īlīs in Iran during the preceding generations. The starting-point of this discussion was the *Kitāb al-Maḥṣūl*, a work by al-Nasafī (d. 331/942), to whom the introduction of neo-Platonism in the speculations of the Ismā'īlīs has been attributed. Al-Nasafī had been criticised on several points, which according to al-Kirmānī are of fundamental importance, by Abū Ḥātim al-Warsinānī (fl. about 322-34/934-46) in his *Kitāb al-Isḫāḥ*, but the tenets of the former had been defended by Abū Ya'kūb al-Sidjī (d. after 360/971) in a work entitled *Kitāb al-Nuṣra*. Kirmānī, who on most issues takes the side of Abū Ḥātim, approaches these problems from a point of view to which he attributes an authoritative weight and which he denotes as "the canon of the guiding mission" (*kānūn al-da'wa al-hādīya*); see further W. Ivanow, *An early controversy in Ismailism*, Leiden 1948, 115-59; 2nd ed. Bombay 1955, 87-122.

The *Rāḥat al-ʿaql* (ed. by M. Kāmil Ḥusayn and M. Muṣṭafā Ḥilmī, Cairo 1371/1952; ed. by Muṣṭafā Ḡhalīb, Beirut 1967) contains a *summa* of Ismā'īlī philosophy written for adepts who have prepared themselves for the study of the fundamental truths both morally, through the fulfillment of the commands of religious law, and intellectually, by the study of less abstract works of earlier Ismā'īlī authors and of al-Kirmānī himself. The subject-matter has been arranged in chapters and paragraphs which have been styled "walls" (*aswār*) and "crossroads" (*mashārīʿ*) according to the allegory of a city of gnostic knowledge. By travelling along the fifty-six crossroads enclosed within the seven walls of this city, the searching soul acquires an awareness of the real structure of the universe, which consist of four separate but fully congruent worlds: the world of Divine creation (*ʿālam al-ibdāʿ*), encompassing the purely spiritual beings, the world of bodily existence or the realm of nature (*ʿālam al-djism*, *dār al-ṭabīʿa*), the world of religion (*ʿālam al-dīn*), which is the hierarchy of the Ismā'īlī *da'wa*, from the *nāṭik* up to the lowest delegate (*ma'dhūn*), and, finally, the world of the *ḥā'im* where this universe returns to its primordial one-ness in its second perfection (*al-kamāl al-thānī*). In complete analogy to this macrocosmic process, the individual human soul, which by origin is only a virtually-existing first perfection, through

acquisition of this metaphysical knowledge, can realise itself completely as an intelligent being.

The *Rāḥat al-ʿaql* is the earliest attempt at a complete and systematic exposition of Ismā'īlī philosophy. In comparison to older works, and even to al-Kirmānī's own *Kitāb al-Riyāḍ*, it shows a profound influence of the metaphysical theories of the *falāsifa*. This is particularly evident in his concept of the world of creation as a decade of intelligent beings which has come into existence by way of "being sent out" (*inbi'āth*) from the universal intellect, the first created being (see further ISMĀ'ILĪYYA. Doctrine).

Like many other Ismā'īlī *dāʿīs*, al-Kirmānī attacked the writing of the arch-heretic Abū Bakr Muḥammad b. Zakariyyā' al-Rāzī. In the *Kitāb al-Aḫwāl al-dhahabiyya fī 'l-ṭibb al-nafsānī*, he supported the criticism of his predecessor Abū Ḥātim on al-Rāzī's ideas about the therapy of the mind expounded in the latter's *al-Ṭibb al-rūḥānī* (cf. P. Kraus, in *Orientalia*, v (1936), 36 f.; idem, *Rasāʿil falsafiyya/Opera metaphysica*, i, Cairo 1939, *lawṣi'a*, 7-13, and the excerpts from the first part of al-Kirmānī's treatise in the notes to the edition of *al-Ṭibb al-rūḥānī*).

Bibliography: The editions of al-Kirmānī's works mentioned in the article all contain more or less extensive introductions to his life and work. Surveys of his works and of the manuscripts known to exist are given in W. Ivanow, *A guide to Ismaili literature*, London 1933, 43-6; 2nd ed. *Ismaili literature*, Tehran 1963, 40-5; Brockelmann, *SI*, 325-6; Mu'izz Goriwala, *A descriptive catalogue of the Fyze collection of Ismaili manuscripts*, University of Bombay 1965, 37-57, nos. 51-65; Sezgin, *GAS*, i, Leiden 1967, 580-2. Fragments of some of the works of al-Kirmānī are contained in the great Ismā'īlī compilations of 'Imād al-Dīn Idrīs (d. 872/1468), *Kitāb 'Uyūn al-akhbār*, and Ḥasan b. Nuḥ al-Bharōcī, *Kitāb al-Azhār* (written 937/1525), which are still unpublished. Excerpts from his *al-Risāla al-lāzima fī ṣawm ṣaḥr Ramaḍān* have been edited and translated into Urdu by M. H. A'zamī, *Niṣām al-ṣawm 'inda 'l-Fāṭimiyyīn*, Karachi 1961, 18-60. A work of doubtful authenticity has been edited by 'Arif Tāmir, *Arba' rasāʿil ismā'iliyya*, Beirut 1952, 59-66. On the *Khazīnat al-adilla*, which is really the work of a pupil of al-Kirmānī, see W. Ivanow, *A creed of the Fatimids*, Bombay 1936, 10-2. See further: E. Griffini, in *ZDMG*, lxxix (1915), 87; H. F. Hamdānī, in *JRAS* (1933), 372-5; idem and Ḥ. S. Maḥmūd, *al-Ṣulayhiyyūn wa 'l-harakat al-Fāṭimiyya fī 'l-Yaman*, Cairo 1955, 258-61, and passim; W. Madelung, in *Isl.*, xxxvii (1961), 119-27; Henry Corbin, *Trilogie ismaélienne*, Tehran-Paris 1961, passim; idem, *Histoire de la philosophie islamique*, Paris 1964, 130-1; S. H. Nasr, in *Cambridge history of Iran*, iv, Cambridge 1975, 436, 440. (J. T. P. DE BRUIJN)

—KIRMĀNĪ, KAMĀL AL-DĪN [see KH'WĀDĪR KIRMĀNĪ].

KIRMĀNŠĀH, a town and province in western Persia. The province is situated between lat. 34° N. and 35° N. long. 44° 5' to 48° 0' E. It lies to the east and north of 'Irāk and Luristān-i Kūcīk (or Pusht-i Kūh) and to the south and west of Kurdistan and Asadābād. In the early 20th century the province was divided into nineteen *bulūks*. These were Bālādih, Wastām, Miyān Darband or Bilawar, Pusht-i Darband or Bālā Darband, Dīnawar, Kuliyāʿ, Saḥna, Kanguwār, Asadābād, Harsīn, Čamčā-māl, Durū Faramān, Māhidasht, Hārūnābād, Gūrān,

با رابطه آینده و حال به پیش بینی وضع اقتصادی سال دوازدهم را بر دوازدهم و از تصادفها و پیش آمدهای احتمالی بکلی چشم ببود، در آن صورت ارزش کتاب کمتر نمی شد یعنی می توانست در عمل مورد استفاده قرار گیرد و مگر نه این است که اعتبار علمی مانند اقتصاد و جمعیت شناسی که به قول گیورویچ بیش از دیگر علوم اجتماعی انتزاعی است بسته به تأثیری است که در عمل دارند. قبلاً اشاره ای به خوش بینی مؤلف کتاب کردم. این خوش بینی تاجایی است که سر و کارش با اعداد و ارقام تولید در جهان غرب است. او وقتی خود را مواجه با مسأله گرسنگی میلیونها بشر هر روز می بیند جرأت نمی کند بگوید که سال ۲۰۰۰ در این منطقه از جهان (آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین) گرسنگی از میان خواهد رفت و باز چنانکه رسم اوست این را آرزویی می داند که تحقق آن منوط به ایجاد شرایط خاصی است یعنی باز ناگزیر می شود توجهی به هیأت جمعی جامعه بشری بکند و کمتر به انتزاع بپردازد، اما در اینکه این شرایط خاص کدام است چیزی نمی گوید. حالا آیا نمی توان از فریتمس باده قدری دور تر رفت و حتی گفت اگر مسأله گرسنگی «جهان سوم» حل نشود بقیه محاسبات و امیدهای باده هم بر باد رفته است. خود او هم زیاد اصراری در انکار این نتیجه ندارد و در واقع هم برای میلیونها گرسنه آسیایی و آفریقایی و... اگر همچنان گرسنه بمانند چه فرقی می کند که میزان تولید فولاد قسمت سوسیالیست دنیا بیشتر یا کمتر از تولید فولاد اروپا و ایالات متحده باشد.

وقتی چون و چرایی در طرح سؤال باده بکنیم بحثهایی از این قبیل که کردیم در مورد کتاب پیش می آید. حالا می پرسیم آیا این سؤال که به صورت کاملاً انتزاعی طرح شده است تاجه اندازه معنی دارد یا معنای آن چیست؟ به نظر می رسد در طرح این سؤال نه تنها آینده کلی تمدن فراموش شده، بلکه بحرانیهای کنونی تمدن غربی هم مورد غفلت قرار گرفته است.

دکتر احسان نراقی که مقدمه ای بر این کتاب نوشته است ظاهراً به این معنی توجه داشته و سعی کرده است رأی جامعی درباره آینده تمدن و زندگی اجتماعی جهان عرضه کند و پیدا است که به این ترتیب نمی تواند خوش بینی نویسنده را داشته باشد، با اینهمه اگر این کتاب را در حد خود منظور کنیم باید بگوییم که کسانی که در کار طرح برنامه های اجتماعی و اقتصادی هستند از آن فایده های بزرگ می توانند ببرند. در باره مؤلف هم نباید نا گفته بماند که محقق فاضل و با انصاف و پر خوردار از روح علمی است و خوشبختانه کتابش را هم خوب به فارسی ترجمه کرده اند.

کرمانشاهان باستان از آغاز تا

آخر سال ۱۳۴۷، تئیه و تألیف آقایان محمد حسین جلیلی، مسعود گلزاری، حیدر بشیری، ناصر علی بیاتی، محسن اجاق، چاپ وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۴۷، ۱۳۲ صفحه همراه با ۱۵۲ تصویر، قطع وزیری.

این کتاب اخیراً توسط آقایان محمد حسین جلیلی، مسعود گلزاری، حیدر بشیری، ناصر علی بیاتی، محسن اجاق تألیف و تهیه گشته و با مقدمه ای که آقای دکتر فیروزیان استانیسدار کرمانشاه بر آن نگاشته اند در

چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر به چاپ رسیده است.

انتشار این کتاب ابتکار و کوششی است که عده ای علاقمند و هنر دوست به خاطر معرفی و شناساندن شهر و استان خود به عمل آورده اند و بجا است که مردم دانش دوست و دانشمند سایر استانهای کشور نیز از این فکر و عمل مفید پیروی نموده و برای معرفی منطقه خود آثار با ارزشی عرضه نمایند.

کتاب کرمانشاهان باستان ضمن مفید بودن دارای نقایضی است که چنانچه در تدوین آن بعضی اصول علمی همانطور که در پایین به آنها اشاره خواهند شد مراعات می شد مسلماً کاملتر و مفیدتر و به هدف اصلی نزدیکتر می گشت، و منظور ما از این انتقاد نفی عمل نبوده، بلکه تذکر و پیشنهادهایی است دوستانه و اصولی، جهت بهتر ساختن و مراعات بعضی اصول کلی در چاپهای بعدی آن.

۱- در این کتاب پس از مقدمه و دیباچه ای درباره آثار ماقبل تاریخ کرمانشاه، «آثار لولوبیها» و سپس «دوران مادها» و غیره بحث شده است ولی از نظر موقعیت جغرافیایی و حدود کرمانشاهان و اسامی شهرها و قصبات در گذشته و حال بحثی نشده است، اما در فصول مختلف ضمن بیان موضوعاتی از بعضی شهرها و رودها و غیره که برای خواننده زمینه قبلی به وجود نیامده صحبت می شود.

۲- نقشه های جغرافیایی که گویای موقعیت طبیعی، کشاورزی، اجتماعی، حدود و غیره آن استان در گذشته و حال باشد ندارد.

۳- پس از ذکر غار بیستون (مربوط به دوره حجر قدیم) و غار کنشت (مربوط به حدود ۴۰ هزار سال پیش) و تپه چیاخرینه قیسوند (مربوط به هزاره نهم پ.م) در صفحه ۱۴ و تپه گودین کنکاور (شامل ۷ طبقه از هزاره هفتم پ.م تا ۷۵۰ پ.م) در صفحه ۱۵، وارد مبحث «آثار لولوبیها» در صفحه ۱۶ شده است که مربوط به هزاره سوم پ.م می باشد که عملاً از هزاره هفتم پ.م

کلاشی، و یک شهر به نام جوانرود (مرکز شهرستان).

شمال و مشرق شهرستان کوهستانی است. کوههای مهم آن، که جزو رشته کوه زاگرس اند، عبارتند از: زیلان در ۲۹ کیلومتری جنوب پاوه، کشته کوه و کوه سیاه هر دو در حدود ۳۱ کیلومتری جنوب غربی پاوه، کوههای ماموگران، بازان، کان دزدان و کوه گرده برگیر (جعفری، ج ۱، ص ۲۹۳، ۳۳۷، ۴۳۲، و جاهای دیگر). غار معروف کارات در دامنه رشته کوه شاهو، در شمال دره قوری قلعه، قرار دارد (سلطانی، ج ۱، ص ۸۸؛ جغرافیای کامل ایران، ج ۱، ص ۴۰۵-۴۰۶).

رودهای دائمی زمکان / زمکان (به طول ح ۱۶۰ کیلومتر)، لیل / لایلا / آب لیلی، آب زرشک و دشت خور / خُهر، همه با جهت عمومی جنوب شرقی - شمال غربی، و رود قره سو (از سرشاخه های سیمَره*) در مشرق شهرستان جریان دارد (فرهنگ جغرافیائی آبادیها، ج ۴۵، ص ۷۱، ج ۴۶، ص ۳۲۰). اهالی جوانرود به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند. تعدادی واحد دامداری صنعتی نیز در شهرستان فعال است. از صنایع دستی، گلیم (با طرحهای کردی)، جاجیم و انواع شال در آنجا تولید می شود و در بعضی آبادیها، از جمله شروینه، قالی بافی رایج است (فرهنگ جغرافیائی آبادیها، ج ۴۵، ص ۷۱، ۱۸۳). راه اصلی کرمانشاه - پاوه و اسلام آباد غرب - پاوه از این شهرستان می گذرد.

آثار باستانی و تاریخی شهرستان عبارتند از: ویرانه های قلعه جوانرود (به ادامه مقاله)؛ زیارتگاه اویس قزنی در نزدیکی شهر روانسر؛ ویرانه های قلعه های متعدد، از جمله قلعه مشهور به چنگیزخان بر روی تپه ای در شمال شهر جوانرود و قلعه خرابه سیداحمد بیگ بر روی تپه ای در مشرق آبادی مزیدی، در حدود دوازده کیلومتری جنوب شهر پاوه (کرمانشاهان باستان، ص ۲۹-۳۱؛ رزم آرا، ج ۵، ص ۱۰۹).

جوانرود در ۱۳۲۸ ش دهستانی در شهرستان سنندج از استان پنجم (کرمانشاهان) بود (ایران. وزارت کشور. اداره کل آمار و ثبت احوال، ج ۲، ص ۵۸-۵۹). در ۱۳۳۰ ش از دهستانهای بخش پاوه (در شهرستان سنندج) شد (رزم آرا، ج ۵، ص ۱۰۸). در فهرست تقسیمات کشوری ۱۳۵۵ ش، بخش جوانرود به مرکزیت شهر جوانرود و مشتمل بر دهستان جوانرود، در شهرستان پاوه از استان کرمانشاه آمده است (ایران. وزارت کشور، ص ۲۵). این بخش در مرداد ۱۳۶۸ از پاوه جدا و شهرستان شد (ایران. وزارت کشور. معاونت سیاسی، ۱۳۸۲ ش، ذیل «استان کرمانشاه»). در ۱۳۸۰ ش شهرستان جوانرود سه بخش (مرکزی، ثلاث باباجانی و روانسر) و سه شهر (جوانرود، تازآباد و روانسر) داشت (همو، ۱۳۸۰ ش، ص ۴۶). در خرداد ۱۳۸۱ بخش ثلاث باباجانی* از آن جدا و

کردند که در ۱۸۱۰/۱۲۲۵ در کلکته منتشر شد (جالبی، ج ۲، ص ۶۷۰؛ شمس الدین صدیقی، ص ۳۴۴).

(۶) گزیده کلیات میر، که در تهیه آن مولوی منشی غلام قادر، محمداسلم و میرزاجان طیش با جوان همکاری کردند و در ۱۸۱۱/۱۲۲۶ به چاپ رسید (د. اردو، همانجا).

(۷) ترجمه قرآن مجید به اردو. در ۱۸۰۲/۱۲۱۷، در دانشکده فورت ویلیام کلکته کار ترجمه قرآن مجید به اردو، تحت سرپرستی جان گیلکریست، به مولوی امانت الله، میربهادر علی حسینی، مولوی فضل الله و کاظم علی جوان سپرده شد. این ترجمه در ۱۲۱۹ به پایان رسید (صدیقی، ص ۳۱۰). نسخه خطی آن در موزه سالار جنگ حیدرآباد هند نگهداری می شود (همان، ص ۱۸۰). چند بخش آن، از سورة الفیل تا سورة الناس، در کلکته به چاپ رسیده است (د. اردو، همانجا).

اثری از منظومه های میرزا کاظم علی جوان به دست نیامده است. نمونه های اشعار فارسی و اردوی جوان در تذکرة گلزار ابراهیم (ابراهیم خان، همانجا)، تذکرة ریاض الفردوس (شاه جهان پوری، همانجا) و تذکرة خوش معرکه زیبا (ناصر، ج ۲، ص ۵۰۲) نقل شده است.

منابع: علی ابراهیم خان، تذکرة گلزار ابراهیم، علیگره ۱۹۳۴؛ اردو دائرة معارف اسلامیة، لاهور ۱۳۸۴-۱۴۱۰/۱۹۶۴-۱۹۸۹، ذیل «جوان» (از بزمی انصاری، با اضافاتی از د. اردو)؛ جمیل جالبی، تاریخ ادب اردو، لاهور، ج ۲، ۱۹۸۷؛ عظیم الحق جنیدی، اردو ادب کی مختصر تاریخ، لاهور ۱۹۸۹؛ رام بابو سکینه، تاریخ ادب اردو، ترجمه محمد عسکری، لاهور [بی تا.]: محمد حسین شاه جهان پوری، تذکرة ریاض الفردوس، ترتیب مرتضی حسین فاضل، لاهور [؟ ۱۹۶۸]؛ محمد شمس الدین صدیقی، «تصانیف سرداکی تدوین و اشاعت»، مجله اورینتال کالج میگزین، ج ۵۰ (۱۹۷۴)؛ محمدعتیق صدیقی، گیلکریست اور آس کاعهد، علیگره ۱۹۶۰؛ حامد حسن قادری، داستان تاریخ اردو، آگره ۱۹۴۱؛ کریم الدین، تذکرة طبقات الشعراء هند، دهلی ۱۸۴۸؛ غلامین ولی محمد مصحفی همدانی، ریاض الفصحاح: تذکرة هندی گویان، چاپ مولوی عبدالحق، چاپ سنگی اورنگ آباد دکن ۱۹۳۴؛ ممتاز منگلوری، «فورث ولیم کالج کی مصنفین»، در تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۸، لاهور: پنجاب یونیورسٹی، ۱۹۷۱؛ سعادت خان ناصر، تذکرة خوش معرکه زیبا، چاپ مشفق خواجه، لاهور ۱۹۷۲؛

ET², s.v. "Dj awān" (by A.S.Bazmee Ansari).

/ شکل اسلام بیگ /

جوانرود، شهرستان و شهری در شمال غربی استان کرمانشاه.

(۱) شهرستان مرزی جوانرود از مغرب به خاک عراق محدود می شود و مشتمل است بر دو بخش به نامهای مرکزی و

ثلاث باباجانی

۱۰۹

Et^1 , s.v. "Thulā" (by Grohmann); Et^2 , s.v. "Thulā" (by G. R. Smith).

/ ستار عودی /

ثلاث باباجانی، شهرستانی در استان کرمانشاه. این شهرستان از شمال به شهرستان پاوه، از مشرق به شهرستان جوانرود، از جنوب به شهرستانهای اسلامآبادغرب و سرپل ذهاب و از مغرب به خاک عراق محدود و شامل دو بخش مرکزی و ازگله است و شش دهستان به نامهای خانه شور، دشت خر (هور)، زمکان / زمکان، ازگله، جیگیران و سرقلعه دارد. مرکز آن شهر تازهآباد است.

شمال و مشرق شهرستان ثلاث باباجانی کوهستانی است و رشته کوه هسیر / حصیر / هسیرو و سزایند / صحرایند در آن امتداد دارد. کوههای مهم آن عبارتاند از: شقیله (بلندترین قله: ۲۰۱۳۵ متر) در ۳۸ کیلومتری جنوب غربی پاوه؛ بَندِگاز (بلندترین قله: ۲۰۲۴۲ متر) در ۴۸ کیلومتری جنوب پاوه؛ کانی کُن (بلندترین قله: ۲۰۰۸۶ متر) در شانزده کیلومتری جنوب غربی جوانرود، و گاورا / گَوُورا (بلندترین قله: ۲۰۱۲۰ متر) در سی کیلومتری جنوب غربی پاوه. در مغرب شهرستان، دشت گرمسیری واقع است. رودهای دائمی زمکان، دشت حر، آب زرشک / زرشکه با جهت جنوب شرقی - شمال غربی و آب لیما با جهت شرقی - غربی اراضی شهرستان را آبیاری می کنند. آب آشامیدنی این شهرستان از چشمه ها و چاهها تأمین می شود.

از گیاه دارایی درختان بلوط، ون، گلابی وحشی، انجیر کوهی و گیاهان دارویی مانند آویشن، شیرین بیان و گل گاوزبان و نیز مراتعی برای چرای دام است و از زیبا گرگ، گراز، روباه، شغال، خرگوش، کبک و تیهو در آن یافت می شود (فرهنگ جغرافیائی آبادیها، ج ۴۵، ص ۶۷).

محصولات مهم زراعی و باغی شهرستان گندم، جو، بنشن، ذرت، برنج، گردو، انگور و زردآلو است. پرورش گاو، گوسفند و بز در آن رونق دارد و دام و فراورده های دامی از صادرات آنجا به شمار می رود (همان، ج ۴۵، ص ۶۸، ۱۳۲-۱۳۳، ۲۱۸، ۲۹۳-۲۹۴). گلیم بافی، جاجیم بافی و تولید انواع شال از صنایع دستی آن است.

راههای اصلی آبادی شیخ سله (شیخ صالح) - قُلُقُلَه - جوانرود، و جاده پاوه - تازهآباد - سرپل ذهاب، این شهرستان را با شیخهای اطراف پیوند می دهد. از آثار باستانی ثلاث باباجانی، ویرانه های قلعه ای قدیمی نزدیک آبادی سرقلعه (در حدود سی کیلومتری شمال غربی شهر

مورخ قرن ششم و هفتم، مسافت قلعه ثلا را تا شهر صنعاء، سه فرسخ ضبط کرده و آن را از بناهای تَبایعَه* شمرده است (ص ۱۹۳). ارتفاع دیوارهای قلعه بالغ بر پانزده پا (حدود ۴۵۰ متر) است و راه پلکانی با ۴۶۰ پله، راه رفت و آمد به قلعه است. یک مسجد زیبا، پنج آب انبار، و پانزده تا بیست دخمه (سیلو) به عمق هجده تا بیست پا (حدوداً بین ۴۵ تا شش متر) برای ذخیره آذوقه در آن هست (د. اسلام، چاپ اول، ذیل ماده).

قلعه ثلا در قدیم حصن الغراب نام داشت و از زیباترین قلعه های یمن محسوب می شد (همانجا). در این قلعه آثاری از آثار حمیری و اسلامی، مانند حوض و آب انبار که در کوهها ساخته شده، مشاهده می شود (محقق: الموسوعة اليمنية، همانجاها؛ نیز ← حصن الغراب*).

در ۱۰۵۴، سپاه صفی الاسلام احمد، فرزند امام زیدیان، پس از شکست خوردن از دشمن در قلعه ثلا به سربرد (وزیر، ص ۱۰۳-۱۰۴). در صفر ۱۲۲۸، سپاه المتوکل، امام زیدیان یمن، در راه سرکوب شورشیان، نخست در ثلاثو زد، قبایل آن منطقه را مطیع خود کرد، و سپس عازم قلعه کوکبان (مرکز آل شرف الدین) شد (عمری، ص ۱۷۳).

منابع: ابن حانک، صفة جزيرة العرب، چاپ محمد بن علی اکوع، صنعاء ۱۴۰۳/۱۹۸۳؛ ابن قاسم، غایة الامانی فی اخبار القطر الیمانی، چاپ سعید عبدالفتاح عاشور، قاهره ۱۳۸۸/۱۹۶۸؛ ابن مجاور، صفة بلاد الیمن و مکه و بعض الحجاز، المسماة تاریخ المستبصر، چاپ اسکار لوفگرن، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۶؛ اسماعیل اکوع، هجر العلم و معاقله فی الیمن، بیروت ۱۴۱۶/۱۹۹۵؛ عدنان ترسیپی، بلاد سبا و حضارات العرب الاولى، الیمن (العربية السعيدة)، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰؛ محمد بن احمد حجری یمانی، مجموع بلدان الیمن و قبائلها، چاپ اسماعیل بن علی اکوع، صنعاء ۱۴۱۶/۱۹۹۶؛ محمد یحیی حنّاد، تاریخ الیمن السیاسی، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۶؛ علی بن حسن خزرچی، العقود اللؤلؤة فی تاریخ الدولة الرسولية، ج ۱، چاپ محمد بسونی عسل، صنعاء ۱۴۰۳/۱۹۸۳؛ محمد بن محمد زیاره یمنی، ائمة الیمن، ج ۱: تاریخ جامع لائمة الیمن الهاشمیین، تعز، یمن [۱۳۷۵]؛ احمد وصفی زنگیبا، رحلتی الی الیمن، دمشق ۱۴۰۶/۱۹۸۶؛ علی بن محمد عباسی علوی، سيرة الهادی الی الحق یحیی بن الحسین علیه و آله السلام، چاپ سهیل زکار، بیروت ۱۴۰۱/۱۹۸۱؛ حسین عبدالله عمری، مئة عام من تاریخ الیمن الحديث: ۱۲۶۴-۱۲۶۸ هـ / ۱۷۴۸-۱۸۴۸ م، دمشق ۱۴۰۵/۱۹۸۴؛ ابراهیم احمد محقی، معجم البلدان و القبائل الیمنیة، صنعاء ۲۰۰۲/۱۴۲۲؛ همو، معجم المدن و القبائل الیمنیة، صنعاء ۱۹۸۵؛ الموسوعة الیمنیة، زیر نظر احمد جابر عقیف و دیگران، صنعاء ۱۴۱۲/۱۹۹۲، ذیل «ثلا» (از احمد علی وادعی)؛ عبدالله بن علی وزیر، تاریخ الیمن: خلال القرن الحادی عشر الهجری - السابع عشر الميلادی، چاپ محمد عبدالرحیم حازم، بیروت ۱۴۰۵/۱۹۸۵؛ یاقوت حموی؛